

نقل قول‌ها در دومین جلسهٔ سخنرانی در مورد

ایرانیان و زبان عربی

(بحثی در باب خودباختگی ایرانیان در برابر زبان‌های بیگانه)

ایرج شهبازی

۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

دکتر آذرتاش آذرنوش:

«ستیز با زبان فارسی از سده ۳ ق آغاز می‌شود و در سده ۴ و ۵ به اوج می‌رسد. این تحول با گسترش زبان فارسی در زمینه نگارش همزمان است و بلکه می‌توان گفت که انگیزه آن همین گسترش است. گویی دانشمندان که همه دانسته‌های خود را از راه عربی کسب کرده‌اند و آثار خود را به آن نوشته‌اند و همه فضاها را علمی خود را به آن زبان آکنده‌اند، دیگر میل ندارند ابزار بیانی تازه‌ای فراراهشان قد برکشند و به آن ابزار نخست که شکل نهایی یافته و همه گیر شده و ایشان پس از سالیان دراز و تحمل رنج بسیار به نیکی فراگرفته‌اند، زبانی رسد. فارسی به نظر ایشان هنوز به استواری عربی نرسیده و واژگان آن که فقیر است، هنوز جا نیفتاده است، اما دو پشته‌ای توانا دارد؛ یکی فرهنگ کهنی که گاه آشکار و گاه نهان زبان فارسی را به پیش می‌راند و دیگر توده‌های گسترده مردم‌اند که از عربی هیچ نمی‌فهمند».

(چالش میان فارسی و عربی، صص ۲۰۲ - ۲۰۱)



حسن بصری:

«و حسن بصری گوید، رحمة الله علیه، که «دانا نه آن کس است که تازی بیشتر گوید و داند و بر الفاظ و لغت عرب قادرتر باشد؛ که دانا آن کس است که بر همه دانشی واقف باشد؛ هر زبان که داند، شاید. اگر کسی همه احکام شریعت و تفسیر قرآن به زبان ترکی و پارسی و یا رومی بداند و تازی نداند، او عالم باشد؛ پس اگر تازی داند، بهتر بود؛ که خدای تعالی قرآن را به لفظ تازی فرستاده است و محمد مصطفی، صلوات الله علیه و سلامه، عربی زبان بود».

(سیرالملوک (سیاست‌نامه)، چاپ دکتر محمود عابدی، ص ۷۱)



شیخ احمد جام:

«نه هر که تازی گوی باشد، عالم باشد و نه هر که پارسی گوی باشد، نادان باشد. اگر هر که تازی گوی تر بودی عالم تر بودی، بایستی همه اهل حجاز و شام و یمن و شامات عالم بودندی».



حکیم حکیم سنایی:

ملک عدل است و دین دل پُردرد	تازی و پارسی چه خواهد کرد؟
پارسی بهر کارسازی توست	تازی از بهر کره تازی توست
گر به تازی کسی ملک بودی	بوالحکم خواجه فلک بودی
تازی ار شرع را پناهستی	بولهب آفتاب و ماهستی
مرد را چون هنر نباشد کم	چه ز اهل عرب، چه ز اهل عجم؟
بهر معنی است قدر تازی را	نر پی صورت مجازی را
هر که شد جان مصطفی را اهل	چه کند ریش و سبلی بوجهل؟
بهر معنی است صورت تازی	نه بدان تا تو خواجگی سازی
روح با عقل و علم داند زیست	روح را پارسی و تازی چیست؟
این چنین جلف و بی ادب زانی	که تو تازی ادب همی خوانی
علم خوان، تات جان قبول کند	که تو را فضل بوالفضول کند
بولهب از زمین یثرب بود	لیک قد قامت الصلا نشنود
بود سلمان خود از دیار عجم	بر در دین همی فشرد قدم
کی شود بهر پارسی مهجور	تاج منّا ز فرق سلمان دور

(حدیقه الحقیقه، چاپ استاد محمدتقی مدرّس رضوی، ص ۴۰۳)



منوچهری دامغانی:

گر تو ای نادان ندانی، هر کسی داند که تو	نیستی با من به گاه شعر گفتن هم قرین
من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو	تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین
من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر	تو ندانی خواند «الا هَبّی بصحنک فاصبحین»

(دیوان منوچهری دامغانی، چاپ دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ص ۹۱)



دکتر آذرتاش آذرنوش:

«در اینجا مراد نویسندگان نه طبقات اجتماعی که طبقات زبان‌شناختی است؛ خاصه که اقلیت نسبتاً محدودی را تشکیل می‌دهند، آن کسانی که زبان عربی را به نیکی می‌دانند و عدم اطلاعشان از زبان فارسی به شخصیت و اعتبارشان هیچ زیانی نمی‌رساند. در مقابل، عامه یا عوام آن گروه‌اند که می‌توانند به فارسی بخوانند و بنویسند، اما دانششان در زمینه عربی به آن درجه نیست که راه استفاده از نوشته‌های این زبان را نیز به رویشان بگشاید ... گمان می‌کنیم دست کم در حوزه نوشتارهای مربوط به زبان، کلمه عوام بر کسانی اطلاق می‌شده که در عربی دستی نداشته‌اند، حتی اگر شاعران و نویسندگان بزرگی بوده‌اند. در عوض، خواص اقلیت عربی‌دانان بوده‌اند، حتی اگر در کار علم و تألیف دستی نداشته‌اند».

(چالش میان فارسی و عربی، صص ۳۵۰ - ۳۴۹)



علامه محمد قزوینی:

«بعضی از ایرانی‌های دیگر که در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده مساعدت کردند؛ مثل آن ایرانی بی‌حمیت که برای تقرب به حجاج بن یوسف، دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت به فارسی (یعنی به پهلوی) بود، به عربی تبدیل کرد».

(بیست مقاله، ص ۱۰۶)



اسطخری:

«اهل آن دیار (= پارس) را سه زبان باشد: یکی پارسی و بیشتر در غالب اوقات در بیع و شری و معاملات این زبان را استعمال می‌کنند و تمامت اهل پارس به یک لغت سخن می‌گویند و آنچه مطلوب و مقصود است از

یک دیگر معلوم و مفهوم می‌باشد و هیچ‌یک از آن بر عامه پوشیده و مخفی نمی‌ماند. و یکی دیگر زبان پهلوی که کتاب عجم و بزرگان و رؤسا و امام ایشان در مکاتبات و مراسلات استعمال می‌کنند و گبران که در این موضع مقیم‌اند، هم بدین زبان سخن می‌گویند و این محتاج تفسیر است تا اهل فرس آن را معلوم کنند. و دیگر الفاظ و لغات عربی که مکاتبان سلطان در دواوین و عامه مردم و امرا و رؤسا و صدور / و اکابر آن را استعمال می‌کنند».

(ترجمه ممالک و مسالک، صص ۱۲۵ – ۱۲۴)



دکتر آذرتاش آذرنوش:

«امیران سامانی از نظر ایران‌دوستی و فارسی‌گرایی یکسان نبودند. نخستین ایشان، اسماعیل (د. ۲۹۷) گویا ... دیوان دولت را به فارسی برگردانده بوده است. فرزندش احمد (۲۹۵ – ۳۰۱ ق) عربی‌دان و سخت عربی‌گرا بود، پیوسته با عالمان دینی که زبانی جز زبان عربی نداشتند، نشست و برخاست می‌کرد. در زمان همو بود که دیوان‌ها را دوباره عربی کردند. در زمان او دیگر بخارا پایتخت ادب و زبان عربی شده بود».

(چالش میان فارسی و عربی، ص ۳۲۹)



دکتر ذبیح الله صفا:

«یکی از وزیران غزنوی یعنی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی در اواسط همین عهد به نقل دیوان از عربی به فارسی اقدام کرد و از اواخر این دوره اطلاع و شواهد مختلف در دست است که نامه‌های پادشاه خراسان به حکام جزء و به سلاطین دیگر، حتی خانان ترکستان به فارسی نوشته می‌شد و همین امر خود وسیله بزرگی برای رواج نثر و تألیف کتب به پارسی بوده است».

(تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، ج ۱، ص ۶۰۷)



جرفادقانی:

«و وزیر ابوالعباس در صنعت دبیری بضاعتی نداشت و به ممارست قلم و مدارست ادب ارتیاض نیافته بود، و در عهد او مکتوبات دیوانی به پارسی نقل کردند و بازار فضل کاسد شد و ارباب بلاغت و براعت را رونقی نماند و عالم و جاهل و فاضل و مفضول مساوی شدند. و چون مسند وزارت به فضل و فضایل شیخ جلیل آراسته شد، کوکب کتاب از مهاوی هبوط به اوج شرف رسید و گل فضل و مآثر به باد قبول او شکفته شد و رخساره فضل و ادب به مکان تربیت او برافروخت، و بفرمود تا کتاب دولت از پارسی اجتناب نمایند و به قاعده معهود مناشیر و امثله و مخاطبات به تازی نویسند، مگر جایی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد».

(ترجمه تاریخ یمینی، صص ۳۴۶ - ۳۴۵)



علامه محمد قزوینی:

«بعضی از ایرانی‌های دیگر که در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده مساعدت کردند ... مثل «خواجه بزرگ، شیخ جلیل، شمس الکفاة» احمد بن الحسن الیمندی، وزیر سلطان محمود، که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب، در خراسان و نواحی شرقی ایران، چنان اقدامی کرد. تازه آقای کافی الکفاة از جمله کفایت‌هایی که به خرج داد، یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی به فارسی تبدیل نموده بود، دوباره به عربی تحویل کرد».

(بیست مقاله، ص ۱۰۶ به بعد)



دکتر ذبیح الله صفا:

«خوشبختی ایرانیان در گیر و دار این حوادث آن بود که مغولان و قبایل دیگری که همراه آنان آمده بودند هیچ یک قدرت اداره امور دیوانی و اداری ممالک تابعه خود و سرزمین های پهناور ایلخانی را نداشتند و حکام اولیه مغول یعنی گرگوز و جنتمور و ارغون آقا و بعد از آنان هلاکو و جانشینان وی همگی مجبور شدند که از

خاندان‌های مستوفیان ایرانی برای اداره امور مختلف مملکتی استفاده کنند و همچنین وزارت هریک از ایالات و ولایات و شهرها را به ایرانیان واگذارند و حتی امرای مغول و تاتار و سرداران آنان نیز از کارشناسان و کارداران و دبیران ایرانی استفاده کنند. نتیجه این جریان آن شد که نه تنها زبان پارسی و علی‌الخصوص انشاء رسائل بدین زبان از میان نرفت، بلکه احتیاج به آن بیشتر از پیش احساس گردید. استقلال زبان پارسی در برابر زبان عربی اثر خود را بیش از همه در انشاء رسائل و تألیف کتب در مسائل گوناگون ظاهر کرد چنانکه در این عهد مجموعه‌های بزرگ از رسائل و منشآت نویسندگان پارسی‌گوی فراهم آمد که نسخ متعدد از آنها در کتابخانه‌های جهان موجود است و نیز تألیف کتب در مسائل مختلف علمی و ادبی به زبان پارسی معمول شد و در بسیاری از مطالب که پیش از آن روزگار تألیف به زبان عربی صورت می‌گرفت در این دوره به زبان پارسی انجام شد».

(تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۱۴۴)